تبریز، شعشعه عرش، فردوسی
(تحلیل یک بیت از منوی مولوی)
عباس مهیار
استاد دانشگاه تربیت معلم تهران

چکیده
در این مقاله بیتی از دفتر ششم منوی مورد تحلیل قرار گرفته است که در آن تبریز به زبان تیغ وصف شده است. بیت از داستانی است که در آن دویشی غربی به امید گرفتن وامی از مخزن تبریز به سفر بسته و عازم آن دیار شده است. مولانا به هنگام رسیدن درویش غربی به تبریز بیتی چندی از زبان دویشی درباره تبریز و تبریزبان سروده که بیت مورد بحث ما در میان آن بیت است.

فردوسی است این پایز را شعشعه عرشی است این تبریز را مولانا در این بیت برای تبریز قلل شده است و بر این باور است که عرش نور خود را بر تبریز و تبریزیان می‌باشد. جند و چون این مدعی در سه بخش فردوس و تبریز و عرش و شعشعه آن با تکهه بر روی و آثار عالمان دین و مورخان بر پایه تحقیقات کتابخانه‌ای مورد کدکاری قرار گرفته است.

گفتی است به کتابی و موزه‌ای عارفانه خدایندگان قویه اشارتی نشده و معنی لغوي و غیرمزي مفرادات بیت مورد توجه بوده است. نامه پیش اقدام و چه در نظر آید.

کلیدواژه‌ها: تبریز، فردوسی، عرش، مولوی، منوی.
1. درآمد
مولانا جلال‌الدین رومی در دفتر ششم منوی درباره درویشی غرب و محاسب
تبریز داستانی به نظم آورده است با عنوان «داستان آن مرد که وظیفه داشت از محاسب
تبریز و چون بود بر ایماد آن وظیفه و او را خبر نه از وقت او» (مولوی، بی، تا،
۴۴۴-۴۴۵) که قسمت آغازین آن اختصاراً به این شرح است: درویش غرب که
بارها از محاسب تبریز وام گرفته بود به امید گرفتن وام دیگر یار سفر بست و عازم
شهر تبریز شد و چون بود تبریز به منام ای او رسد به ستایش آن شهر آغاز سخن گرد
و... این بیت موضوع مقاله حاضر است:

فز فردوسی است این پالیز را
شعشعه عریش است این تبریز را

(مولوی، بی، تا، ۴۴۵)

این بیت از جمله توصیفات شهر تبریز به زبان مولانا است. مولانا فز فردوسی و
شعشعه عریش به تبریز نسبت داده است. توصیفات این سطح برای تبیین چرایی این قسم
انساب‌ها ناگیری از توضیح بعضی اجزای بیت است.

2. فردوس کجاست و چه خصوصیاتی دارد؟
فردوس در لغت به معنی ناگ و یادی بر این نعمت است. در تفسیر آن‌ها
است که محل سرسیب با درختان انگور را فردوس گویند (ابن منصور، ۱۳۶۳/۷: ۱۶۰).
اما در این که لفظ فردوس از جزینی گرفته شده است مبانی عالمان لغت و تفسیر
اختلاف است (آلوسی، ۵۱۴۱/۴: ۱۶: ۱۹۵). فردوس در مفهوم فرآیند جایگاهی
است که به مؤمنان و نیکو کاران و هدیه داده شده و ایشان در آنچه جاودان
خواهر ماند (فرآیند جدید، ۱۰۷/۱۸ و ۱۱/۲۳) و احگاه، فردوس را برترین
درجه از درجات بهشت توصیف کرده‌اند که در زیر عرش جای دارد و مرجع‌نامه
بهشت است (تیموری، ۱۳۳۲/۵: ۷۴۹). رسول (ص) گفت: بهشت صد درجه
است و میان هر دو درجه چندان باشد که میان آسمان تا زمین. بلندترین درجه‌ها
تبریز، شعبت عرس، ۸۶ فردوسی، صفحه ۱۸-۷

فردوس باشند و چون از خداوند بهشت خوایه بهشت فردوس خواه (ابن کربلایه، ۱۳۴۴/۱۳۴۷) در برخی آثار نیز آن‌ها است که حق تعالی قرآنی (الفرمان) می‌دهد که هر ژاپنی روستایی در فردوس بازگشایند و می‌فرمایند: ای بهشت در طیب و حسن و خویش و نیکوی خود برای اولیای من بی‌فیزیاق (همان: ۴۴۷). باتوجه به مضامین و معنی آبیات قرآنی و اخبار و احادیث نبی و آثار صحیه می‌توان به این نتیجه رسید که فردوس در مفهوم قرآنی خود باغ و یا باغات سربلک بهشتی و از درجات بالایی جنت است که به مؤمنان و نیکوکاران و اولیاء الله و عده داده شده است.

لازم است ذکر شود مبنای فردوسی به تبریز آن است که در هر کوی و بردن آن یک‌یا چندین از صالحان و اولیاء الله سکنی داشته باشند. این نکته در داستان‌های غربی و دیگر سروده‌های مولانا تجلی واضحی دارد. مولانا در داستان درویش غربی گفته است:

۱. شد سوئی تبریز و کوی گلستان
۲. خانه بخش فراز گلستان
۳. زد ز دارالملک تبریز سننی
۴. بر امید شریوتی بر روشنی
۵. از نیم پیسف و مصرف وصال
(مولوی، بیت‌های ۸: ۴۴) و یا

دبید حاصل کن دلا آنگه بیسن تبریز را هرچه بالا بکار، روحانی است از بهر شرف همچون درویش ادیبل از چهار وز دور
(مولو، بیت‌های ۸: ۴۴) بنابراین مولانا شهر تبریز را روضت رجال و دریای جواهر و در دولت‌الله و مشایخ می‌داند و این ادعای او در این واقعه نیست. کافی است که صفحات کتاب روضات/جشن و جشن/جشن/ابن کربلایه را وقق ببینم و این واقعت را به چشم
بینیم. از بررسی نوه‌شهای این کتاب، می‌توان چنین نتیجه گرفت که شهر تبریز در سده‌های ششم و هفتم مرکز خانقاه‌های بزرگ و مدارس فراوان بوده که در آن‌ها بزرگ‌زادها و بیان‌آوران بوده‌اند. این کتاب در محدوده داستان‌های با رابطه به مسیر سیر و عطش‌های غربه در دیروی بندگی حق تعالی بوده‌اند. و به این جا بیشه درک مستی از خروج با سند گرفته شده‌اند.

حافظ حسین بن کربلایی در قصه‌ای از کتاب خود به مزارات سرخاب اختصاص داده است. شیخ صلاح‌الدین حسن بن عمر نخجوانی بلغاری را از اکبیر اولیا و بیر ناصح در دیوان خالق باری یاد کرده (ابن کربلایی، همان/۱: ۱۲۸) و از قول او، قلم کرده است که: «در تبریز بیست و هشت کس در دیوان است و ایستادگان محقق و عرفان موفق که پیدا شده برخواست مردم الیه فر گزار سبیله بر کنار کیهان ایشان تابنده بوده، مؤلف کتاب اسمی این بیست و هشت نما در کتاب آورده است که بعضی از آن‌ها را از قول شیخ ایستادگان داستان است (همان/ ۱۴۰). شایستگی توجه است که هر یک از این پرندگان و بابای صاحبان خانقاه‌های بزرگ بوده‌اند و شیخ و میردان صاحب‌کشف و شهید؛ به عنوان مثال بابای سرخابی که بکی از آن بیست و هشت نما است شیخ مختاریان از اولیای بوده است و صاحب کتاب روضاتالبیانان می‌گوید: دو هر وی (بابای) عبارت مشهور و معروف است که وی بابای هفتاد این است و هفتاد نما از اولیاء ملاممت آن استان عالی حسن می‌کرده‌اند (همان/ ۴۹). بکی دیگر از آن مشایخ بابای مزید سرخابی است. بابای از میردان شیخ شاه‌الدین عمر‌هورودی (مئوی/۱۳۵۹) است و مؤلف کتاب او را به لقب وصقل فمقبلاً والد و از خصائص حضرت عزت و پاره‌پیست بیشتر می‌توان به دست‌انداز است (همان/ ۵۷). و از خود خانقاهی داشته و جمع‌آوری از بزرگان تصفح حلفه اردند او را بر گوش داشته‌اند.»
از این شیوه، یکی دیگر خواهان محمد کبکتی، یکی از هفتاد شاگرد باباحسن
سرخایی قطب‌الاولیاء و الابرار است که جمعی اولیاء معاصرش، او را به شاهی
پذیرفته‌اند. به سبب آن که این مشاهد بر دلها حکومت می‌کرده‌اند شاه خوانده
می‌شند. خواجای بوسف خیزان دهخوارقانی که نود صاحب خانه و زاویه و مکتب
بوده و کرامات بی‌شمار از او نقل شده است در حق خواجای محمد گفته است که اهن
قرب است که نور وی آفان را درون گرداند و مردم از دور و نزدیک از فیض
او مستفیض شوند) (همان، 19).

بحث دریای مشایخ تبریز که پرورش یافته‌کا مکتب‌ها و خانقاه‌های تأسیس شده در
سده‌های ینجی و ششم بودندان مقالی دیگری می‌خواهند و فرصتی دیگر.

به عقیده‌ی نگارنده این سطور این معنی همان روزه رجاء و درباره‌ای پر از جواهر و
در اولیاء الله مطرح شده در شعرهای وی‌اند است که در سده‌های مختلف در تبریز به افاضه و
راهنمایی سالکانی بردیده‌اند و از تبریز جنت الفردوس ساخته بودند. اما وسط المقد
مطلبان بر ضمایر و اسرار درویشی، شمس تبریز است که در لباس تاجی خستگی‌ده
با کلاه تاج‌ران که چون به شهید بزرگی آمد در کاروان‌سراها سکونت می‌کرد و از رفن
به مدارس و خانقاه‌ها سر باز می‌زد (شمس تبریزی، 1369/1410 و مقدمه: 20 و
قندان گریز پا بود که اگر نمی‌شد می‌گفتند (افلاکی، 1373: 216).

افلاکی، و را سلطان الفقراء، و فریدون بن احمد سه‌سالار، و را سلطان‌الاولیاء
نامبرده‌اند. امروز شمس‌الدین محمد بن صادق داد تبریزی است که در سال
۱۴۳ هجری قمری به خدمت مولانا رسید و را چکیده از می‌نبایید داد که کفر و
ایمان باهم سوخت و جنای مجنود و شیفته و نشانکه دیگر و می‌خواست تصدی دیگر
کسان نداده و لوی کریم، ۱۳۴۳: ۱۱۵) از جلال‌الدین شمس‌الدین ساخت (همان،
۱۲۲) و جای چاک کلیات شمس را از نوز شمس پر کرد.
3. شعرشة عرش

عرش در لغت به معنی تخت و سری و نیز از مفاهیم قرآنی است و برعهی مفسران از بحث در جنده و چون آن دست بازداشت‌اند. می‌گفتند: «و در آن خیر درست است در صاحب آورده و ابنا دین آن را پذیرفته و بر ظاهر بردن و گردنه نهاده و دل از معنی آن خاموش داشته و از دریافت چگونگی آن نویمید. نشده که خود را فرا دریافت آن به تکلیف را به نیست و چر اذعان و تسیم روز نیست.»

در اعتقادات اسلامی عرش را بسیار نورانی ارزیابی کرده‌اند. از امام سجاد (ع) روایت شده است که حق تعالی عرش را از نویهای مختلف آفریده است (می‌گوید، همان/101:۴۱۴) و از صادق آل محمد (ع) نقل است که هر روز هفتاد هزار رنگ از نورها بر عرش تابانیده می‌شد و کسی را توان نظر بر نور عرش نیست (همان/۸۸۵) و

مولا اکبر: نور عرش گفته است:

آحادی را که رختان می‌شود
پیش بیشند و جیران می‌شود
همچون در مریا بینیش در نور عرش
(مولای، بیت/۲:۳۱۲)

او معنید است که هر این با عرش ارتباط ازگانگی دارند و شعرشة عرش بر
دلها نور می‌پاشد و فروغ و صرف دل‌های مردان خدا از نور عرش است.

این دلم گرگ نسبت گروید دروغ
که نصور عرش دل دارد فروغ
(مولای، همان:۳:۳۴۵)

عقل و دلها پی‌گمایی عرش‌اند
در حجاب از نور عرش می‌پرند
(همان:۴۱۴)

و نیز جایگاه اولیا را عرض می‌دانند که جان آنان از عرش غایب شده و در قالب تن
نژول کرده است و به مجرد آن که بتو عرش به مشام آنان بررسد بی توقیف به سوی
عرش پراز می‌کند. در بیتی از زبان جان می‌گوید:
گوید ای اجرازی پست فرشم غربت من تله‌تریم عرش‌میم
(هبان: ۲۵/۳/۰)

و یا:

رفت آن طاووس عرض سوی عرش چون ریسی از هافظانش بوی عرش
(هبان: ۴۰۰/۳)

این گوته اباعیات مولانا در مثنوی با تکه بر احادیث و سیره نبی اکرم بوده است که مولانا بنا بر اطلاعات بسیار قوی خود از سیره نبوی و آثار صحابه و اقوال صوفیان با رنگ و لعاب شاعرات ای که به آن‌ها زده مضمون ویژه‌ای را به تصویر کشیده است.

پادرکون از دو داستان به اختصار تمام در این جا ضروری می‌نامید. داستان نخستین با عنوان «برسیدن پیامبر عليه السلام مرز؛ را امروز چون در خانه و جواب گفت» او به صورت مؤنثاً با رسول‌الله که در دفتر نخستین مثنوی آمده است (مولوی، بی‌تا: ۱۸۳۱). این داستان در کتب مصوره به مخفف نقل شده است و تنا اختلاف اساسی در این داستان خطاب رسول خدا به «حادثه است که در مثنوی زیده؛ آمد است» در جمه‌همه‌حدث موجب اطلاع کلام است اما از پادرکون یک گمله از آن که با عرش ارتباط دارد بوده است. آن‌جا که جادویی گفت: «کافی انتظار ای عرش ری‌ی بارزه؛ مسلم با خری، ۱۳۶۶؛ بیش اول ۱۶ (چنان است که گویی مبن به عرش بروند گار خود می‌گرم) این سخن در مثنوی مولانا چهارم آمده است.

گفت خلفان چون بینند آسانان من بینم عرش را با عرش‌مان
(مولوی، بی‌تا: ۱۸۳۱)

داستان دوم قصة رسول خدا با یکی از اصحاب به نام هلال است. داستان در می‌گذرین وجه خود از این قرار است که هلال در خانه امیر به کار سرویسی اشغال داشت و از خلاف آمد روزگار بیمار شد و رسول خدا از راه گشود و شهد از بیماری
او آگاه شد و به دیدار او شناخت، بیمار بوسه بر پایی رسلو زد و رسول گونه بر رخسار بیمار نهاد (مولوی، همان: ۳۲۴-۳۲۵).

شادروان فرزانفر مأمور این قصه را در نوادرآی اصول پیدا کرده و در کتاب مأخذ قصص و تمثالان منتوبی نقل کرده است (فرزانفر، ۱۳۸۰: ۱۳۷۳) که ابتدا با نظم داستان در منتوبی اخلاقانه دارد. از آن جمله، رسول خدا در نوادرآی اصول بر سر جنایه هلال می رسد اما در منتوبی هلال رسول اکرم را می بیند و بوسه بر پای او می زند. شان و عظیم هلال در داستان اصلی به گونهای دیگر مطرح است و او بکی از هفت تنب شمرده می شود که بقای زمین و استه به بقای آنان است وی در منتوبی و هلال غربی غایب از عرش است. چنان که مولاوی گفت این:

پس بگفت آن هلال عرش کوم؟ همواره مهتاب از توافق عرش کوم؟
(مولوی، ۳۴/۱۳)

و چون رسول خدا بر پایی سر او رسید، گفت پارتا چه پهناو کوی؟ غرب عرش چونی؟ خوشتی؟
(همان، ۳۴/۲)

۴. فرج سخن
پس از جمع بندی این سخنان می توان به این تبیجه رسید که بنا به معتقدات، عرش الی نوری موجود دارد که کس را توان نظر در آن نبست، اما نور عرش بر دلها می ناید و با دلها ارتباط برقرار می کند و این دلها به واسطه حجابها از آسیب نور آن در امان میماند. و اگر تیریز فردوسی دارد و عرش، نور خود بدان سامان می باشد به سبب وجود نیکو کاران و صالحان و اولیاء الله در آن دیار است که نشانهای فردوسی و عرش دارند و جان آنان منسوخ به عرش است و چون بیوی عرش به مضمون جان آنان بر سرست به سوی عرش پرواز می کند. 
لا به تأمل در نکته‌های یاد شده معلوم می‌شود که شهر تبریز در قرن هفتم روضه رگال بوده و در هر کیوی و پرزین مدرس‌های و خانقاهی و کاروان‌سرا دردهای خوود بیش و بیشتر، آن شهر روی عالمان و عارفان و کاروان‌ها گرفته کرده بود و طالبان علم و عرفان بی‌آن شده. روی می‌آوردند و بازسیرساندن سرخباری بابایی هفتاد بابایی دیگر می‌شد و حضور این عرشارم زمینی از تبریز، فردوس برینی با شعاعی تریبی داده بود و جای آن است که پژوهان گان با پژوهش در لادن‌های صفحات آثار باقی‌مانده در زواياک کتابخانه‌ها این نکته می‌هم را که در بوته فراموشی مانده است روش سازند.

پی نوشت

۱. شمس‌الدین احمد افلاکی از شاگردان شیخ جلال‌الدین عارف نواده مولانا است و به فرمان او کتاب منافقان/عاریفین را در م_predictions مولوی و پدر او و استادان و دوستان و برادر و خلفای او تألیف کرد و آغاز تألیف کتاب در سال ۷۱۸ هق بوده و است (درک، دایره المعارف فارسی، ذیل افلاکی).

۲. فصل چهارم در شرح منافقان سلطان الفقرا، سراله بین الوری، کامل‌الحال و الفال مولانا شمس‌الحق و الزین محدثین علی بن ملک داد تبریزی قباد الله سره الفرزین (افلاکی، ۱۳۶۳: ۲۱۴).

۳. او فربعون بن احمد سیه‌سالار از فرمان‌هان سلاجقه روم بود که پس از درک محضر حضرت مولانا تحول و دگرگونی درونی پافت و مدت جهل سال مریدی مولانا و فرزندش سلطان ولد کرد (سیه‌سالار، ۱۳۸۵: ۵).

۴. حضرت مولانا سلطان‌الانوا، و الواصلین، تاج الحموین، قطب العاریفین فخر الموحدین...

۵. نو بیا برات نمونه: ساقع آدیس کشم گرم بکشند مرا خوشمن راه بود عطای او رو ه بود سخای من
مست میان کو سمن سیلی سمن مسی سمن
(مولوی، ۱۳۰۳: ۱۲۱)

وگر فرعی کم در میان فرم‌گر
گهم سیو گهی چالان و گه حرام
همه توپی که گه‌های و گه‌های
(همان/ن: ۲۶۴)

کوهرکان شمس دین و شمس دین
روز روشن شمس دین و چرخ گردان شمس دین
(همان/ن: ۲۰۰۲)


مولوی، ۱۳۰۳: ۲۶.

منابع
قرآن کریم.
آلوسی، محمودن عبد الله (۱۴۰۵–۱۴۰۵) روی/معنایی، نسخه مدرسه قرآن، قم. بهروت: دار اطلاع، نشر قرآنی.
ابن کریلی، حافظ حسین (۱۳۴۴) روش‌های لجنان و جنات/لجنان. به اهتمام جعفر سلطانی
قرائی. تهران: نگاه ترسیم و نشر کتاب.
ابن منظور، جلال‌الدین محمد مکرم (۱۳۳۴) لسان/عرب. قم: حوزه فم.
افلاکی، شمس الدین احمد (۱۳۶۳) مناقب/عازفین. به اهتمام تحسین پایگاه تهیه‌کننده. تهران: هنری کتاب.
راگب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل (پی نا) معجزه مفردهای الفاظ القرآن به اهتمام تندیعی. بروت: دارالکتب العربی.

زرین‌کوب عبدالحسین (۱۳۷۳) به پا ملاحظات خدا. تهران: علمی.

سیه‌سالار، فردون بن احمد (۱۳۸۵) رساله سیه‌سالار در مناقب حضرت خواستگار به اهتمام محمدالمین واقیب. تهران: سپن.

سید شریف جرجانی، علی بن محمد (۱۳۸۷) التعریفات. جاب سوم. بروت: دارالکتب العربی.

شمس تبریزی، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۸) مقالات شمس. به اهتمام محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.

طباطبایی، علامه سید محمدحسین (۱۳۷۹) المیزان، تفسیر الفهرست. ترجمه جمعی از شاگردان او. تهران: زرین‌کوب.

طبرسی، شیخ ابووالفضل بن حسن (۱۴۰۹) مجموعه/لیسان، تفسیر الفهرست. بروت: دارالمعرفه.

عبایی، قطب‌الدین منصور (۱۳۴۷) التصیفیات، کتاب عمومی الفهرست. به اهتمام غلامحسین بوسمي. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

غزلی، ابوخالد محمد (۱۳۵۱-۱۳۵۵) اخبار علوم/الدین، ترجمه مهدی‌الدین محمد خوارزمی. به اهتمام حسین خدیو جم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

فخر رازی، فخرالدین عربی معروف رازی (پی نا) تفسیرالکبیر. لبنان. بروت: دار اخیاء التراث العربی.

فروزانفر، بیبی‌الزمان (۱۳۷۰) مآخذ وتمثیلات مثنوی. تهران: امیرکبیر.
مستمی بخاری، ابوی‌اکرام اسماعیل (1366) شرح التعرف لمذهب الیتیفیه، به اهتمام محمد روشک. تهران: انتشار.
مولوی، جلال الدین محمد (1353) کلیات شمس با دیوان کبیر، به اهتمام بیدع الیم فروزانفر. تهران: ایران کتاب.
__________________________ (بی‌تا) مثنوی مولوی. به اهتمام ریتارد تیکلیسون. افست از جاب.
لیدن. تهران: مولی.
__________________________ (1365) مقالات سیاسی. تصحیح توفیق سبکانی. تهران: کیهان.
میبدی، ابوالفضل رشید‌الدین (1333-1379) کشف الیسروار و عده‌ای‌الی‌ایران. به اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: دانشگاه تهران.
هجیری، ابوالحسن علی بن عثمان (1383) کشف المحبوب. به اهتمام محمود عابدی. تهران: سروش.